

متن پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت استاد محترم: طبیعی است که هر کسی، هر متنی را در افق معنایی خویش فهم می‌کند و با توجه به آن افق معنایی که دارد؛ با آن نسبت برقرار می‌کند و نیز با توجه به همین امر، بخش‌هایی از متن در نظرش بیشتر جلوه می‌کند و بخش‌هایی هم توجه او را برنمی‌انگیزد. نسبتی که شما با دکتر داوری برقرار کرده اید نیز از این قاعده خارج نیست. شما با توجه به افق معنایی خودتان و اعتقاد به این که فراتر از انقلاب اسلامی در زمانه ما ممکن نیست (مقدمه کتاب امام خمینی و سلوک در تقدیر توحید زمانه) و این که عقل این دوران، عقلی است که حضرت امام از آن برخوردار بودند و به صحنه آوردند و نیز اعتقاد به بیرون از عالم غربی بودن انقلاب اسلامی و ماموریت آن جهت پایان دادن به ظلمت کنونی و همچنین اعتقاد به این که این انقلاب، توسط رهبری از اجمال به تفصیل رسیده و می‌رسد و در نهایت می‌خواهد تمدن نوین اسلامی را پایه‌گذاری کند؛ کلمات و اشارات دکتر داوری را فهم می‌کنید. این امر البته فی‌نفسه اشکالی ندارد. اما مشکل از آنجایی شروع می‌شود که کسی که مطابق با نوع نگاه شما، به آثار دکتر داوری و علی‌الخصوص نوشته‌های چند سال اخیر ایشان رجوع می‌کند؛ به تدریج متوجه تفاوت‌های بسیار عمیقی میان اندیشه شما و محکمت‌آن، با اندیشه دکتر داوری و پارادایم‌های اصلی تفکر ایشان می‌شود. این مشکل زمانی حادتر می‌شود که مشاهده می‌شود که شما، اندیشه دکتر داوری را نه صرفاً اندیشه‌ای ارزشمند، بلکه آن را پشتوانه تفکر خودتان قرار می‌دهید و بر ماده تفکر دکتر داوری، صورت مد نظر خود را می‌زنید. و اینجاست که انبوه پرسش‌ها و تناقضات سر بر می‌آورد. مهم‌ترین پرسش این که چطور تفکری که در طرح مسائل جهان کنونی، چندان اشاره‌ای به انقلاب اسلامی نمی‌کند (دکتر داوری متاخر را می‌گویم. با توجه به اینکه خود ایشان هم این نکته که تفکر ایشان را می‌توان به دوره‌های مختلف تقسیم کرد؛ قبول دارند.) و جایی برای آن باز نمی‌کند؛ تا جایی که به ندرت می‌توان در آثار چند ساله اخیر ایشان، اسمی از انقلاب اسلامی و یا تایید دلچسبی بر آن دید؛ می‌تواند پشتوانه تفکری باشد که فقط و فقط انقلاب اسلامی را چاره‌کار ما برای خروج از وضع فعلی می‌داند و معتقد است که نور انقلاب اسلامی، موانع سر راه خود را بر می‌دارد؟ چطور می‌شود که شما از یک سو رهبری فعلی نظام را، تفصیل‌دهنده اجمال انقلاب اسلامی و عبور دهنده ما از غرب معرفی می‌کنید؛ اما دکتر داوری در آثارشان هیچ‌گاه تاییدی بر این ادعای شما ندارند و هیچ‌گاه روند چند دهه اخیر را، آنگونه که شما تاکید می‌کنید و به ادامه آن خوش بین هستید؛ تایید نمی‌کنند و خوش بین نیستند. چطور می‌شود میان این حرف رهبری که گفتند: امام بزرگوار ما به ما آموختند که هرچه فریاد دارید بر

سر آمریکا بکشید با مقاله سال قبل دکتر داوری، هیچ اختلافی ندید؟ چطور می شود انواع و اقسام فاصله گذاری های دکتر داوری، از روند کنونی حرکت جمهوری اسلامی و رهبران آن را ندید؟ چطور می شود این جملات مطلب اخیر دکتر داوری را ندید: ظالمان همواره و همیشه ظلم خود را اگر نه عین عدل آن را امری موجه و به جا می دانسته اند زیرا برای حکومت ها ظلم امری عادی و چیزی نظیر حق حاکمان بود. اما اکنون در زمان ما حاکمان نه فقط ظلم را عدل و حق خود می دانند بلکه دیگران هم باید با بحث و درس و به عنوان نتیجه پژوهش به آنها بقبولانند که ظلم حاکمان عدل است. در این شرایط تشخیص عدل از ظلم و مقابله با ظلم و دفاع از مظلوم امر ساده ای نیست. یاد ظلم هایی که در یکصد سال اخیر زیر پرچم عدل و آزادی به مردم جهان شده است و می شود دل ها را پر از بیم و اندوه می کند. حکومت بی پروا به مردم می گوید که همه کارش بر وفق عدل و برای خدمت به مردم و تأمین مصالح کشور و حفظ اخلاق و فرهنگ است. چطور می شود هم دکتر داوری که می گویند مبارزه با ظالم با رفع ظلم و تحقق عدل دو چیز است و از سوی دیگر متذکر این نکته هستند که بنیاد عالم جدید بر مبنای ظلم است؛ حرفشان عمیق و درست باشد و هم امام و رهبری که ظلم را در بنیاد این عالم ندیده و نمی بینند و بیش از همه رسالت خود را درگیری با ظالمان و مستکبرانی نظیر آمریکا می بینند و می دانند هم درست بگویند؟ آیا نمی توان از مقاله اخیر دکتر داوری این نتیجه را گرفت: مبارزه با ظالم و دفع ظلم و تحقق عدل دو چیز است و به همین دلیل، جمهوری اسلامی که همواره در طول این چند دهه، خود را پیش قراول مبارزه با ظالمان می دانسته، از تحقق عدل در قلمرو خود نیز عاجز است؟ آری. می شود این نتیجه را از مقاله اخیر دکتر داوری گرفت. اما لازمه این امر تغییر رویکرد ماست. تا زمانی که ما با رویکرد تایید انقلاب اسلامی و اندیشه رهبرانش و مسیر کنونی اش و امید دادن به مخاطب برای ادامه وضع فعلی، به سراغ اندیشه دکتر داوری برویم؛ تنها بخشی از حرف ها و اشارات ایشان را درک می کنیم. اما کافیست که برای یک بار هم که شده، ما سعی کنیم که خود متن با ما سخن بگوید و نه این که ما حرفمان را در دهان متن بگذاریم. آن وقت خیلی چیزهای جدیدتری گیر ما می آید که تاکنون نمی آمده. کافیست که ما تعلق شدیدمان را به انقلاب اسلامی و رهبرانش را کنار بگذاریم و سپس به دکتر داوری رجوع کنیم. و نه اینکه تفکر را در خدمت ایدئولوژی خود بگیریم و اشارات دکتر داوری را بعضا مسخ کنیم. جمعی که شما میان تفکر خودتان و دکتر داوری کرده اید؛ یک جمع ایدئولوژیک و نه حقیقی است. جمعی که سرشار از تناقض ها و ابهامات است. و تنها زمانی این ابهامات و تناقضات حل می شود؛ که ما پیش فرض های خود را در حد توانمان کنار بگذاریم و نخواهیم که برکه ای را در کوزه ای بگنجانیم. خیلی جالب است که شما از یک سو خود را متعهد به تفکر می دانید و از سوی دیگر، از آنجایی که حاضر نیستید از ایدئولوژی خودتان هم چشم پوشی کنید؛ و از آنجا که در ایدئولوژی حکم تمامی امور و باید و نبایدها مشخص است، با قاطعیت می گویند: راه عبور از غرب همان راهی است که رهبری عزیز می فرمایند! به راستی اگر راه عبور از غرب، همان راهی است که رهبری می فرمایند؛ دیگر چه نیازی به رجوع عمیق به تفکر و خواندن داوری و امثالهم. چرا

لقمه را دور سرمان بگردانیم؟ آیا این کار عاقلانه است؟ سخن را کوتاه کنم. قصد پرحرفی نداشتم. دکتر داوری شمشیر دولبه است که اگر چه می تواند ایدئولوژی شما را غنی تر و پرو پیمان تر بکند؛ اما از سوی دیگر می تواند موجب گسست بسیاری از تفکر شما و حتی تفکر انقلاب اسلامی بشود. امری که در مورد بنده اتفاق افتاد. به خاطر تاکیدات شما، دکتر داوری خواندم و الان در نقطه مقابل آن چه که به خاطرش غرب شناسی را خواندم قرار دارم. به نظر شما، دستگاه انقلاب اسلامی شما، برای فهم دکتر داوری ناقص و نارسا نیست؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این حرف درستی است که هرکس هر متنی را در افق معنایی خود می فهمد. ولی آیا می توان گفت متن به کلی صامت است؟ و یا باید متوجه بود بالاخره آن متن به افقی اشاره دارد که انسان را با خود همدل می کند و از آن جهت آن را می پذیرد. توجه دلسوزانه ای دارید، ولی حقیقت آن است که بنده تفکر دکتر داوری را برای عبور از غرب زدگی از یک طرف، و عبور از بی فکری و تحجر از طرف دیگر، برای این تاریخ و این جامعه مفید می دانم. ۲۰ سال است بنده با تفکر دکتر داوری مأنوس هستم و چهار دفترچه‌ی ۶۰ برگ و ۱۰۰ برگ، حاصل یادداشت‌ها و تأملات بنده بر روی سخنان این متفکر بزرگ است. خود او هم قبول دارد سخت سخن می گوید، ولی او به جای عبارت؛ اشارت دارد، و این نیاز زمانه‌ی ما است تا بتوانیم از نگاه انتزاعی صرف آزاد شویم. نمی دانم چرا انتظار دارید داوری به عنوان یک فیلسوف مثل یک روحانی سخن بگوید؟! و نمی دانم چرا نگاه بنده به انقلاب را یک نگاه ایدئولوژیک فرض کرده‌اید؟! در حالی که بنده انقلاب را تجلی نور وجود در این تاریخ می دانم و دفاع از آن را یک نوع اُنس با حق می شمارم و این غیر از رویکرد آنتولوژیک به انقلاب است. در هر صورت در این مورد حرف بسیار است. از سخن آقای دکتر داوری عدم جمع بین تفکر و عدل را درنیافتم و نیز او را بی تفاوت به ظلم نمی بینم، به خصوص که سلوک شخصی او همه حکایت از دغدغه مندی نسبت به انقلاب و اسلام دارد. بعضی از عزیزان که متن دکتر داوری را خوانده بودند آن را بزرگ دانسته‌اند و بنده هم نیز فقط خواستم ذهن‌ها را متوجهی آن مرد کنم، نه آن که بخواهم نکاتی که موافق خوانش من است برجسته نمایم. موفق باشید